



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هفتصد و پنجاه و دوم





آقای عباس از شیراز



با سلام و وقت بخیر خدمت آقای شهبازی دوست داشتنی و تمام گنج حضوریهای عزیز

خوابم ببسته‌ای بگشا ای قمر نقاب
تا سجده‌های شکر کند پیشت آفتاب
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۸

ای خداوند که مانند قمر، زیبا هستی؛ خواب من را نا آرام کردی من دیگر در ذهنم آرام و قرار ندارم و هر لحظه با احساسات مخرب من ذهنی مثل خشم و اضطراب و کینه و ترس از آینده و حسادت روبرو هستم و دیگر نمی‌توانم در ذهن باشم، لطفا نقابت را بردار ای قمر زیبا، لطفا من را به فضای این لحظه راه بده، تا من متوجه زیبایی تو بشوم و بفهمم از هر چیز مادی بهتر و برتر و زیباتر و آرامش بخش تر هستی، و آن موقع من به عنوان آفتابی که اکنون به آفتاب بودن خودش پی برده در برابر تو سجده خواهم کرد.

دامان تو گرفتم و دستم بتافتی
 هین دست در کشیدم روی از وفا متاب
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۸

من خواستم به تو پناه بیاورم، اما چون با من ذهنی به سمت تو آمده بودم، دست من را رد کردی، پس دستم را
 از تو کشیدم، اما لطفا وفایت را نسبت به من قطع نکن.

گفتی مکن شتاب که آن هست فعل دیو
 دیو او بود که می‌نکند سوی تو شتاب
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۸

به من گفתי که عجله نکن، زیرا عجله از صفات شیطان هست. در اصل شیطان کسی هست، که بداند این لحظه
 وجود دارد و بداند این لحظه تمام آن چیز است که ما به آن نیاز داریم و تمام آرامش و حس امنیت و قدرت و
 هدایت و خرد مورد نیاز ما در این لحظه وجود دارد، ولی باز هم فضاگشایی نکند و به این لحظه نیاید.

یا رب کنم ببینم بر درگه نیاز
چندین هزار یا رب مشتاق آن جواب
مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۸

فضا را باز میکنم و به این لحظه میایم و با خدا و زندگی و کائنات یکی میشوم و میبینم که کل کائنات با من در این لحظه قرار دارد و همه در جواب در لحظه بودن من و یا رب گفتن من یا رب می گویند و در لحظه به همراه من حضور دارند، حتی آن من ذهنی‌هایی که خودشان از یا رب گفتنشان خبر ندارند.

از خاک بیشتر دل و جان‌های آتشین
 مستسقیانه کوزه گرفته که آب آب
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۸

وقتی به این لحظه می‌آییم، می‌بینم که بیشتر من‌های ذهنی که پر از درد و خشم و کینه و نفرت و افسردگی هستند، در حالی که دارند از تشنگی می‌میرند، کوزه به دست گرفته و به دنبال آب حضور می‌باشند. در واقع هر کاری که این من‌های ذهنی می‌کنند برای رسیدن به این آب حضور هست، تنها دواي آنها همین آب حضور است، منتهی آنها از فضای بیکران این لحظه بیخبر هستند و در همانیدگیهای خود به دنبال آن آب معنوی می‌گردند.

بر خاک رحم کن که از این چار عنصر او
بی دست و پاتر آمد در سیر و انقلاب
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۸

ای خداوند متعال بر ما انسانها رحم کن، زیرا از بین چهار عنصر طبیعت عنصر خاک از همه بی دست و پاتر و بی جنب و جوش تر است و در واقع به بودن در من ذهنی تمایل و اینرسی دارد و به این من ذهنی چسبیده است و نمی تواند از آن جدا بشود.

وقتی که او سبک شود آن باد پای اوست
لنگانه برجهد دو سه گامی پی سحاب
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۸

وقتی که از من ذهنی سبک می شویم، باد حضور به کمک ما می آید و درست است که ما هنوز هم با فضاگشایی کامل خیلی فاصله داریم، ولی با همان فضاگشایی کم خودمان باز هم فضا را باز می کنیم و دو سه قدمی به سمت خداوند برمیداریم.

تا خنده گیرد از تک آن لنگ برق را
و اندر شفاعت آید آن رعد خوش خطاب
مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۸

خداوند از این فضاگشایی ناقص ما خنده اش می گیرد و آن خداوند که مانند رعدی خوش صدا می باشد، که
خبر بارش آرامش و شادی و حس امنیت و فراوانی درون و بیرون را به ما می دهد، شفاعت ما را می کند و ما را
از ذهن نجات می دهد.

با ساقیان ابر بگوید که برجهید
کز تشنگان خاک بجوشید اضطراب
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۸

خداوند دستور بارش شادی و فراوانی را در زندگی ما می دهد زیرا متوجه جنب و جوش ما می شود. پس متوجه می شویم این تلاش کردنیهای ما و اجرا کردن قانون جبران و وقت گذاشتنمان اهمیت دارد و باعث لطف خداوند به ما می شود و خدا مسیر را برای ما هموار می کند. البته این قاعده هم در مسائل معنوی صحیح می باشد و هم در مسائل مادی.

گیرم که من نگویم آخر نمی‌رسد
اندر مشام رحمت بوی دل کباب
مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۸

حتی اگر ما با من ذهنیمان هیچ صحبتی هم نکنیم، که در واقع کار درست همان است که با من ذهنیمان هیچی
نگوییم، خداوند قطعا هر لحظه از فضاگشایی‌ها و تلاشهای ما با خبر است و کن فیکان پاداش زحمات ما را
اجرایی خواهد کرد.


پس ساقیان ابر همان دم روان شوند
 با جره و قنینه و با مشک پر شراب
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۸

پس فرشته‌هایی که نعمتها و شادی را از فضای عدم به دنیای مادی می آورند دست بکار می شوند به هر کس به اندازه ظرفیتی که دارد لطف و آرامش و خوشبختی می دهند. پس بهتر است که ما تلاش کنیم تا ظرفیت خودمان را بالا ببریم تا بیشتر از این نعمتها بهره ببریم و این اصل را بدانیم که هر چیزی که در زندگی ما محدود است، دلیلش محدود بودن من ذهنی ما می باشد.

خاموش و در خراب همی جوی گنج عشق
کاین گنج در بهار بروید از خراب
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۸

خاموش باش و انصتوا را بپذیر و من ذهنیت را ساکت کن و در خرابه من ذهنیت خداوند را جستجو کن، نه در آن
من ذهنی به کمال رسیده که طمع رسیدن به آن را داری، زیرا این گنج حضور در همین من ذهنی ناقص تو رشد
خواهد کرد.

با تشکر از همه دوستان عزیز

عباس از شیراز 



خانم رقيه از اردبيل



با سلام

برداشتی از غزل شماره ۶۱۳ از برنامه ۹۰۳ و ابیاتی از مثنوی

ای خواجه بازرگان از مصر شکر آمد
و آن یوسف چون شکر، ناگه ز سفر آمد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

مولانا می گوید، همه انسانها ذاتاً بازرگانند و تجارت کردن را بلدند. انسان به عنوان امتداد خدا قدرت شناسایی و تشخیص را دارد، و می تواند با فضاگشایی در اطراف اتفاقات این لحظه با زندگی معامله سودمندی کند، هشیاری جسمی و غم های من ذهنی را بدهد، و از برکات فضای باز شده درونش، عشق و خرد و شادی بی سبب زندگی را بگیرد. و آن یوسف گم گشته که مانند شکر شیرین و زیباست، و همان اصل ماست، از مرکز عدم پیدا شود.

ای خدای راز دان خوش سخن
عیب کار بد، ز ما پنهان مکن

عیب کار نیک را منما به ما
تا نگردیم از روش سرد و هبا

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴

ای خداوند راز دان و خوش سخن، عیب کارهای بد و ضررهایش را که چگونه با مرکز همانیده مسأله می سازم و درد ایجاد می کنم، را به من نشان بده، و از من پنهان مکن، و همچنین سختی کار نیک، که درد هشیارانہ و فضاگشایی است، را به من نشان نده. تا سرد و سست و ناامید نشوم.

ما ذاتاً تجارت کردن را بلدیم. آیا مشتری را هم می شناسیم؟ آیا مشتری ما من های ذهنی هستند و ما می خواهیم من ذهنی مان را به آنها بفروشیم، و تأیید و توجه بگیریم، و به نظر خودمان یک من ذهنی به کمال رسیده داریم؟ مردم مشتری ما نیستند، تنها مشتری که برای ما سود دارد زندگی است، منتهی من ذهنی که هشیاری جسمی است، شک دارد و برای همین من های ذهنی به خاطر مشتری بی شکوه و بی جلال که تأیید و توجه گرفتن از مردم است، مشتری اصلی را که خداوند است، را بر باد دادند. در حالی که خداوند مال و جان و هر چه که به انسان تعلق دارد، به ازای بهشت خریده است.

هرچقدر همانیدگی داشته باشیم، باید بدهیم، و فضای گشوده شده که بهشت است، از خداوند بگیریم، و از غم مشتریان فاقد ارزش یعنی مردم بالاتر بیاییم، چون اینها مشتریان ما نیستند.

مشتری کو سود دارد خود یکی ست
لیک ایشان را در او ریب و شکی ست

از هوای مشتری بی شکوه
مشتری را باد دادند این گروه

مشتری ماست الله اشتری
از غم هر مشتری هین برترأ

مشتری جو که جویان تو است
عالم آغاز و پایان تو است

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۴

هین مکش هر مشتری را تو به دست
 عشق بازی با دو معشوقه بد است
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۵

می گوید: تو مشتری را جست و جو کن که او خود زندگی است، و جویان تو است، و می خواهد، در تو به خودش زنده شود. اوست که آغاز ما که خودش بوده، و پایان ما هم خودش هست، را می داند. ما وقتی وارد این جهان شدیم، عدم بودیم، آمدیم همانیده شدیم، و او هر لحظه می خواهد ما را از همانیدگی ها بیرون بکشد، و جذب کند. ولی ما درد می کشیم و نمی گذاریم. ما به عنوان من ذهنی دنبال آدمی می گردیم، که ثابت کنیم، ما هم هستیم، تا تأیید و توجه بگیریم. و در مقایسه حتی برتر در آییم. اما مولانا می گوید، این مشتری ها را رها کن، فضا را باز کن، و این لحظه با خداوند عشق بازی کن. هر چیزی که ذهنت نشان می دهد، جذب آن نشو، و خودت را مشغول همانیدگی ها نکن.

کار آن کارست ای مشتاق مست
گاندرد آن کار آر رسد مرگت خوش ست

شد نشان صدق ایمان ای جوان
آنکه آید خوش تو را مرگ اندر آن
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۶۰۸ و ۴۶۰۹

ای کسی که اشتیاق داری کار معنوی بکنی، آن کاری کار است، که فضا را باز کنی و مرکزت را عدم کنی، و نسبت به من ذهنی بمیری. اگر متعهدانه روی خودت کار می کنی و از مرگ من ذهنی ات خوشتر می آید، نشان این است، که فضای گشوده شده، و هرچه قدر من ذهنی ات کوچکتر شود، فضای درونت وسیع تر می شود، و بیشتر خوشتر می آید، و این نشان صدق ایمان است. ایمان راستین این است که به او زنده شوی، و او را ببینی.

گر نشد ایمان تو ای جان چنین
نیست کامل، رو بجو اکمال دین

هر که اندر کار تو شد مرگ دوست
بر دل تو، بی کراهت دوست اوست
-مولوی مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۶۱۰ و ۴۶۱۱

ای جان من، اگر از کوچک شدن من ذهنی ات ناراحت می شوی، پس ایمان تو راستین نیست.
برو دینت را کامل کن. چون دین تو من ذهنی است، و اگر کسی در اطراف تو در کارت مرگ دوست شد، و کاری
کرد که به من ذهنی بمیری، مثل جناب مولانا، و برنامه گنج حضور، واقعا دوست تو آنها هستند.

هر ولی را نوح و کشتیبان شناس
صحبت این خلق را طوفان شناس

کم گریز از شیر و اژدرهای نر
ز آشنایان و ز خویشان کن حذر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۲۲۵ و ۲۲۲۶

ما باید جلوی کار افزایی خودمان را بگیریم، و مواظب باشیم مردم در زندگی ما کارافزایی نکنند. مولانا می گوید، فکر نکن که دوستان و آشنایان تو کار افزا نیستند. تو هر ولی و یا انسانی مثل مولانا را نوح بدان. نوح در اصل خداوند است، که می گوید، من فضا را باز می کنم، این فضای باز شده کشتی من است، و اگر تو همکاری کنی، سوار کشتی یکتایی می شوی، اما هم نشینی با مردم، یا دوستی با هر من ذهنی طوفان است. وقتی با اینها قرین می شویم، روزگار و عمر ما را تلف می کنند، و درد ایجاد می کنند، و وقتی از آنها جدا می شویم، فکرشان و یادشان حضور ما را می چرند و می برند. برای این که خودمان را از طوفان حفظ کنیم، باید سوار فضای باز شده، که کشتی ماست، بشویم.

با سپاس فراوان از برنامه گنج حضور، -رقیه اردبیل



خانم نرگس از نروژ



اقرارنامه:

گویدش ردوا لعادوا کار توست
ای تو اندر توبه و میثاق سست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

بعد سه سال روی خود کار کردن و انداختن همانیدگی ها و پیشرفتی اندک، فراوانی زندگی شامل حالم شد، از حال خوب و برکات مالی و روابط خوب با همسر و بچه و خانواده. اما متأسفانه با نقل مکان کردن به خارج کشور شروع کردم به زندگی خواستن از مکان جدید، انسانهای جدید و یا تحصیل و همانیدگی‌هایی در من بالا آمد.

مثل خودبرتر بینی و من ذهنی من که پندار کمال از ویژگی‌های بارزش است، خود را کامل می‌دید و شک نمی‌کردم که اشتباه فکر و عمل می‌کنم، در نتیجه دچار ریب‌المنون‌های متفاوتی شدم چرا که دوباره با همسر و فرزندم و پولم و تحصیلم و محل زندگی همانیده شدم و از آنها شروع کردم تقاضای زندگی کردن و حس امنیت گرفتن و اشتباهات گذشته خودم را دوباره تکرار کردم و اشکال کار خود را متوجه نمی‌شدم، البته هم اکنون هم مسائلی که ایجاد کردم مانند مسائل مالی، خرابی رابطه با همسر و فرزندانم ادامه دارند و در حال تلاش برای جبران اشتباهاتم هستم، به یاری زندگی و آقای شهبازی نازنین و یاران معنوی.

از زندگی می‌خواهم به من توان فضاگشایی و عقل درستی برای جبران اشتباهاتم بدهد چون من با عقل من ذهنی خود و خانواده و فرزندانم را به سختی انداختم و با همانیده شدن دوباره با آنها به آنها آسیب زدم.

ای زندگی کمکم کن که بتوانم اشتباهاتم را جبران کنم و از ذهن خارج شوم و فقط از تو حس امنیت و عقل و هدایت و شادی بگیرم.

ای زندگی کمک کن قانون جبران را در مقابل گنج حضور، خانواده‌ام و کارم رعایت کنم. این اشتباه من در طی دو هفته اخیر باز با بهبود کمی از روابط تکرار شد و دچار قبض های شدیدی شدم، در هفته های گذشته باز هم هویت شدگی با همسر و بچه را در خود دیدم و از زیر انقباض هایی که در بدنم ایجاد شده بود، رو به همسر و فرزندم برای انرژی گرفتن آوردم و از این کارم پشیمانم.

از ویژگی های من ذهنی من:

۱- ردوا لعادوا یکی از ویژگی های بارز من ذهنی من هست که تا کمی پیشرفت می کنم، منیت به من دست می دهد و باعث خودبینی و خودبرتر بینی می شود و فکر می کنم کسی هستم و دچار غرور کاذب من ذهنی می شوم که من هم بلدم و از بقیه انسانها بهترم و باید جدا از انسانهای دیگر باشم که از طریق قرین به من آسیب نرسد، بی خبر که خودم بدترین من ذهنی را دارم.

۲- حسادت من که وقتی می‌بینم در کاری موفق نشدم و کس دیگری موفق شده من ذهنی من شروع به خودخوری می‌کند و یا شروع به ملامت خود می‌کند یا حرص ورزیدن و رقابت که باید من هم برسم مثلاً به همسر، که البته این کمتر شده است.

۳- من ذهنی مدعی من که همیشه ظاهرسازی می‌کند و پنهان می‌کند ایرادهایش را مثل اینکه هنوز زبان نروژی یاد نگرفته‌ام، یا در رشته کاری خودم ماهر نیستم، یا اینکه هنوز در رابطه با همسر و فرزندم دچار چالش هستم و هیچ‌کدام از ابعاد زندگی ام به خاطر بی‌عقلی من ذهنی و نتایج مسائل ایجاد شده در گذشته درست نیست و در حال جریمه دادن و حل مسئله هستم و با کمک زندگی می‌خواهم ناظر این باشم که مسئله جدیدی ایجاد نکنم.

۴- من می دانم من ذهنی من، که با اقرار نکردن به وضع خراب مادی، معنوی، رابطه‌ای خودش و پنهان کردن آن می گوید: من خودم می توانم درستش کنم و من و خانواده‌ام را به قصاب می برد.

۵- من ذهنی گردن فراز من، که با این همه درد و بی عقلی باز هم زمختی خودش را حفظ کرده است.

۶- من ذهنی معنوی من، که برای راه معنوی راه و روش تعیین می کند و احترام به کن فکان نمی گذارد که کار اصلی من فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه است.

۷- من ذهنی کاهل من، که قانون جبران را رعایت نمی کند و زرنگ بازی در می آورد و زحمتی که باید بکشد را نمی کشد یا زحمت می کشد و آخرش که موقع نتیجه می شود، من را به ناامیدی می اندازد و در قدم آخر کار را رها می کند و من را به کارافزایی می اندازد، مثلاً من نتوانستم درسم را در دانشگاه نروژ به اتمام برسانم و ویزای دانشجویی من باطل شد.

۸- من ذهنی سست و بی تعهد من، که هر وقت برنامه ورزشی می گذارم یا برای خواندن زبان و یا یادگیری یک کار تخصصی شروع می کنم، یک هفته خوب پیش می رود، بعد یک هفته سست می شود و تعهدش کم می شود و گاه گاهی به وظایفش می رسد.

۹- من ذهنی هپروتی من، که چشمش را رو به واقعیت جلوی رویش می بندد و به جای اینکه پیام آن را بگیرد و نقص را بفهمد و شروع به حرکت کند به توهم می رود و خودش را مشغول به یک مسئله دیگری می کند.

۱۰- من ذهنی بی اولویت من، با پندار کمال به همه کار می خواهد برسد آخر سر هم به هیچ کاری نمی رسد و اولویت بندی در انجام کار ندارد و گیج می زند و دچار استرس می شود.

۱۱- من ذهنی بچه صفت من، من ذهنی که از بچگی از زیر مسئولیت کارهایش در رفته و گردن دیگران انداخته و راحت طلب و تنبل بوده و فقط در یک بعد که دوست داشته با پندار کمالش رشد کرده.

۱۲- من ذهنی خسیس من، که خوشی را نه به خودم و نه به دیگران، با ایرادگیری و قضاوت و عیب بینی و نادیده گرفتن تمام زیباییها و نعمتها حرام می کند و با به تأخیر انداختن باعث کارافزایی شده و فرصتهایی که باعث موفقیت می شود را از دست می دهد و پروسه کارها را به استهلاک می اندازد.

۱۳- من ذهنی ترسوی من، تا چالشی پیش می آید به جای اینکه تأمل و فضاگشایی کند، اول دست و پایش شروع به لرزیدن می کند و فکرها و دردها را فعال می کند.

۱۴- من ذهنی بی برنامه و نظم من، کاملاً شلخته و بدون برنامه ریزی است و برای همین وقتش هدر می رود و ظاهر آراسته‌ای ندارد.

۱۵- من ذهنی بی سواد من، حتی هیچ سوادى برای اینکه چه تغذیه‌ای درست است و چه غذا و رژیم سالمی را باید رعایت کند ندارد و باعث شده من مشکل در جسم مخصوصاً دستگاه گوارش‌م احساس کنم.

۱۶- من ذهنی کهنه گرای من، من ذهنی که چسبیده به الگوها و عقاید قدیمی خودش و به هیچ وجه آپ دیت نمی‌شود، مثلاً با تکنولوژی روز یا با زبان جدید یا با فرهنگ جدید آداپته نمی‌شود.

۱۷- من ذهنی غم پرست من، بیشتر فکر های غمگین می کند تا فکرهای شاد و قصد دارد فکرهای دردآلود را به یاد من بیاورد و باعث آشفتگی خواب و استرس من می شود.

۱۸- من ذهنی تنوع طلب من، اول کاری بسیار خشنود و پر انرژی جلو می رود ولی بعد مدتی دچار کسالت و دل زدگی می شود و ثبات قدم ندارد و در نتیجه همش از یک شاخه به یک شاخه دیگر می پرد و آخر هم هیچ نتیجه ای نمی گیرد، به خاطر همین من در طول زندگی خیلی کار عوض کردم، حتی رشته تحصیلی عوض کردم.

۱۹- من ذهنی ناسپاس و ناشکر من، تمرکزش روی نواقص و ایرادها بوده و همیشه دنبال پندار کمال و هر چه بیشتر بهتر بوده و به چیزی که داشته شاگرد و راضی نبوده و سکون نداشته و در عجله و حرص برای به دست آوردن بوده و همین استرس زیادی به من وارد کرده و همیشه باید چیز جدیدی را از صفر شروع می کردم، به جای صبر و ادامه و تداوم و حصول نتیجه.

۲۰- من ذهنی وقت تلف کن من، در انجام کارها بسیار کند است و یک کاری که ممکن است با تمرکز نیم ساعته انجام بشود، سه ساعت طول می کشد و نمی تواند متمرکز روی یک کار شده و آن را سریع و با قدرت انجام دهد.

ای زندگی خودت به من توان بده، تمام جبران های الهی را انجام دهم، ای زندگی خودت به من توان بده که صدق در زندگی داشته باشم، من اقرار می کنم که نمی توانم و نمی دانم. تا حالا هرکاری کردم با من ذهنی بوده، ای زندگی خودت پا در زندگی بگذار و کمک کن، من می خواهم اشتباهاتم را جبران کنم.

با عشق و احترام

نرگس از نروژ



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.
برداشت من از یکی از "ابیات هندسه معنوی" همراه با یک مناجات کوتاه.

بنام خداوند عشق

آفتابی در یکی ذره نهان
ناگهان آن ذره بگشاید دهان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰-

*خدای مهربانم: به قول "مولانای عزیز" که می فرماید: آفتابی بودم که در یک ذره ناگهان پنهان شده آن هم بنا به قضا و قدر تو که شاید خود باعث پختگی ما می شود. این آفتاب عالم تاب از پوسته نازکش ناگهان دهان باز می کند و در درونش محشر و عظمتی بر پا می شود که سر تا پا غرق شادی و شور و شمع می گردد و خود را بی نیاز و تهی از هر چیز بیرونی می داند. چرا که این صندوقچه اسرار درون بایستی در زمان و موقع مقرر خودش گشوده گردد و هر کسی به "شمس" بودن خود زنده شود.

*خدایا: چه قدرت و نیروی خارق العاده ای در پشت هر اراده قرارداده‌ای که با عنایت تو می توان
" کن و فیکون " عظیمی ساخت و هر یک را به اصل خدایتش رساند.

*خدایا: حال که به درونم تمرکز می کنم که از این دنیا چه می خواهم چیزی را پیدا نمی کنم. چرا که آفتاب
درونم از آن ذره کوچک من ذهنی خودش را رهانیده و سراسر وجودم را سیراب کرده است و هیچ چیز بیرونی
نمی تواند این قدرت و جاذبه قوی را داشته باشد، که مرا به سمت و سوی خودش جذب کند.

*خدایا: اگر تو بخواهی و من هم تسلیم خواست قضا و قدر تو باشم چه ها که نمی کنی.

*خدایا: این شادی بی سبب که بدون هیچ گونه دست آویزی در درونم موج می زند با هیچ چیز دیگری عوض
نمی کنم.

*خدایا: از اینکه اینگونه به من توجه داری، و مرا مورد لطف و عنایت خودت که همان اشرف مخلوقات است قرار داده ای سپاسگزارم و از تو می خواهم که در این راه یار و یاور من باشی، که تا بتوانم شایستگی بندگی ات را آن طور که درخور مقام و منزلت است انجام دهم، و بنده برگزیده تو باشم.
و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷


پرانرژی و سالم بمانید خیلی ممنون، خدا نگهدار شما

-زهرا سلامتی، از زاهدان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com